

گذار از نظام آرازمه در آرمان‌ها، شده واروگوتنه:

گذار از نظام آرازمه در آرمان‌ها، شده واروگوتنه:

آرژانتین در سال ۱۹۸۳، اروگوئه در ۱۹۸۵ و شیلی در ۱۹۹۰ هر سه شاهد تغییراتی در سامان سیاسی شان بودند که وجه مشخصه اش کنار رفتن دولت های آمرانه ارتشی و روی کار آمدن دولت های غیر نظامی ای بود که با رأی مردم در انتخاباتی آزاد برگزیده شده بودند. این شباهت ظاهری در کنار دیگر وجوه مشترك این کشورها که تعلق به یک مجموعه جغرافیایی و فرهنگی مشترك است، در واقع مانع از آن شده است که ویژگی هایشان در شیوه ای که هر یک برای گذار به دموکراسی برگزیدند، آشکار گردد. به این معنا، سعی در بازسازی و تحلیل استراتژی ها و عناصر اصلی این تغییرات، خود می تواند مقدمه ای باشد بر یک تحقیق گسترده تر و مبسوط تر در مورد این گذارها.

منظور ما در این نوشته از گذار، آن برهه ای است که طی آن ساختار سیاسی از شکلی به شکلی دیگر در می آید^۱ و از آن جا که در این نوشته عمدتاً تحلیل گزینش های استراتژیک در روند گذار به دموکراسی را مورد توجه قرار می دهیم، به دوره ای می پردازیم که با گشایش حکومت های نظامی شروع شد و با به دست گرفتن قدرت توسط یک دولت غیر نظامی که در انتخاباتی بیش و کم آزاد و پس از ظهور مجدد و سریع احزاب سیاسی و تشکلات صنفی در صحنه سیاسی برگزیده شد، پایان می یابد. تمرکز بر روندهایی که برای تأسیس سامان جدید در جریان هستند و همچنین توجه به استراتژی های عناصر درگیر ما را به این سمت هدایت می کند که این فکر را به عنوان فرض بپذیریم که آنچه باعث بی

ثباتی هر ساختاری می شود بیشتر حضور یک تالی مطلوب تر است تا درجه مشروعیت آن^۲. به این اعتبار، بیش از آن که وارد بحث جزئیات دلایل یا میزان از دست دادن مشروعیت شویم، تلاش تحلیلی خود را بر آمدن تالی های سیاسی آمریت متمرکز خواهیم ساخت.

دوره تحکیم ساختارهای جدید با بازیابی هنجارهای قانون اساسی که در آن دیگر حوزه ویژه ای برای نیروهای نظامی در نظر گرفته نمی شود ادامه می یابد و پس از اولین دور انتخابات که چشم انداز روشن تری از برآیند نیروهای سیاسی به دست می دهد و به این نیروها امکان می دهد که به رابطه متقابل با یکدیگر در سطح نهادها و در دولت بپردازند. در این مرحله، وضع سیاسی به آن چنان ثباتی رسیده است که در نتیجه آن عناصر سیاسی می توانند از استراتژی های کوتاه مدت که در واقع تصمیم گیری لحظه به لحظه است دست برداشته و استراتژی های میان مدتی را تبیین کنند. وقتی بحث به مرحله پایانی دوران گذار رسید، ما در این نوشته به آنچه مرحله روند تأسیس دموکراسی پس از تحمل یک نظام آمرانه نام دارد، نخواهیم پرداخت و تنها به این مسئله اکتفا خواهیم کرد که مجموعه امکانات و محدودیت های فضای سیاسی را با توجه به استراتژی های درگیر در دوران گذار مرسیم کنیم.

انتخاب یک چشم انداز تفصیلی برای تحقیق در مورد گذار به کشور نامبرده بر ارزش های پژوهشی تفاوت ها تکیه می کند و می بایده ما این امکان را بدهد که ویژگی های هر یک از این سه جامعه را نمایان و همچنین نتایج ممکن برای تحکیم دموکراسی در آنها را آشکار سازد^۳. هدف ما در اینجا دقت در سامان های استراتژیک است؛ آن هنگام که گذار آغاز می شود و تا زمانی که ادامه می یابد، بدون آن که سعی کنیم عناصر سیاسی فعال در صحنه هر یک از کشورها و هویت شان در کشورهای مختلف را بر یکدیگر منطبق سازیم. در واقع نیزه این که هر سه کشور به جنوب آمریکای جنوبی تعلق دارند نباید باعث شود این واقعیت را فراموش کنیم که با سه ملت مختلف روبرو هستیم که پس از استقلال در زمینه های جمعیتی و اقتصادی تجربیات متفاوتی داشته اند. نزدیکی جغرافیایی این سه کشور مانع از آن نبوده است که روی کار آمدن حکومتهای نظامی دو هر یک از آن ها تابع شرایط ویژه ای باشد و تحولات خاصی را به دنبال داشته است. گذار آنها به دموکراسی نیز در زمان های متفاوتی صورت پذیرفته است؛ این امر وقتی عوامل بیرونی همچون بیثباتی استقراری و الگو برداری از تجارب همسایگان را مد نظر قرار دهیم، مقایسه را مشکل اما تحلیل را غنی می سازد.

در قسمت اول این نوشته چگونگی گشایش حکومت های نظامی و خصیلت نظام هایی را که جانشین آنها شدند بررسی خواهیم کرد. تحلیل رفتار عناصر مختلف در این گذار بر این فرض استوار است که برای محقق شدن دموکراسی لازم نیست دموکراسی هدف تمام شرکت کنندگان در بازی سیاسی باشد. در واقع، از آنجا که دموکراسی می تواند حاصل تلفیق استراتژی های مختلفی باشد که در تعامل با یکدیگر قرار می گیرند، تحقق آن می تواند ناشی از آن باشد که مدافعان ساختاری آمرانه که از مشروعیت

ضعیفی برخوردار است، دموکراسی را راه حل کمتر بدی به شمار آورند و به گذار تمایل نشان دهند. این موضوع به ما اجازه می‌دهد که فرضیه اساسی تحقیق حاضر را تبیین کنیم که عبارت است از این که حکومت نظامی لزوماً برنامه‌روشنی برای گذار به دموکراسی نداشت، بلکه نهایتاً تنها برنامه‌ای که داشت آن بود که حکومت را به غیر نظامیان بسپارد. تحلیل تطبیقی می‌باید در اینجا به یاری ما بیاید تا مواقعی که این برنامه موفق شد و مواقعی که با شکست مواجه گشت را شناسایی کند.

در بخش دوم مقاله به بررسی این مسئله خواهیم پرداخت که بر اساس هر یک از این تجارب گذار، موضوع تحکیم دموکراسی چگونه می‌تواند در دستور قرار گیرد. برای این کار، تلاش خواهیم کرد الگوهای ویژه عملکرد سیاسی را که از ارتباط تشکیلاتی ای میان دولت، نظام سیاسی و جامعه مدنی ناشی می‌شوند، بازسازی کنیم. این کار باید برای ما روشن کند که چه تغییراتی به واسطه گذار صورت گرفته‌اند و این که این تغییرات چگونه حدودی را برای سیاست تعیین کرده‌اند تا دموکراسی بتواند تحکیم گردد.

بازگشایی و گذار

در این مطالعه تطبیقی، لازم است پیش از هر چیز خصالت گذار را در هر کشور بسته به موقعیت بازگشایی حکومت نظامیان و سپس ساختاری که جایگزین آن شد، روشن کنیم.



گشایش نظام های آمرانه

برخی از محققان علوم سیاسی^۴ بر این نظرند که بیشتر به دلیل کمبود مشروعیت و نه به خاطر از دست رفتن آن در نظام های آمرانه است که صاحبان قدرت اقدام به بازگشایی می کنند. دلیل این کمبود مشروعیت نیز مخلوطی است از ارزش های حاکم در «بازار جهانی ایدئولوژی»، تمایل پاسخ گفتن به نیازهای مردمی و نیز وجود تالی هایی که مطلوب تر از آمریت باشند. با یک چنین تعریفی از عوامل تأثیرگذار بر مشروعیت است که می توانیم از وجود جناح های «معتدل» و «سختگیر» در یک هیئت حاکمه صحبت کنیم. در این صورت، معتدل ها کسانی هستند که مطمئن شده اند که نظام آمرانه به کسب مشروعیت انتخاباتی برای بقا احتیاج دارد و در نتیجه بر این نظرند که باید آزادی هایی را به جامعه داد. «سختگیرها» بر این نظر نیستند. در واقع، دلایل تغییر نظام های آمرانه را باید بیشتر در نقش عوامل داخلی جستجو کرد. حتی زمانی که عوامل بیرونی نقش عمده ای ایفا می کنند، اگر نه تغییر کامل وضعیت که دست کم آغاز گذار جز به واسطه ایجاد شکاف در آمریت و پدید آمدن تالی های سیاسی ممکن نیست.

از سوی دیگر، اگر بپذیریم که به محض آغاز گشایش، کیفیت تالی های سیاسی ای که در مقابل پروژه آمرانه مطرح می شوند است که بیشتر گذار به دموکراسی و تحکیم آن را فراهم می آورند، می بایست در ارزیابی استراتژی ها، به مذاکرات و قراردادهای گذار که حدود فعالیت سیاسی را تعیین می کنند، توجه ویژه ای داشته باشیم. منظور از حدود فعالیت سیاسی از یک سو آن حداکثری است که برای زمامداران نظام های آمرانه قابل قبول است و از سوی دیگر آن حداقلی که اگر تأمین نگردد، مخالفان حاضر به مشارکت در امر گذار نخواهند بود.

به این اعتبار، مورد آرژانتین آنچنان هم که از ورای مقابله اش با انگلیس و تأثیرات آن بر صحنه داخلی اش استثنایی به شمار آمد، خارق العاده نبود. بین گشایش رژیم با به قدرت رسیدن ژنرال روبرتو ویولا در مارس ۱۹۸۱ و جنگ مالوین (فالکلند) تقریباً یک سال فاصله بود و در این مدت نظامیان با آوردن لنو پولدو گالتیری قدمی به عقب گذاشتند و بیشتر به مواضع جناح «سختگیر» نزدیک شدند.^۵ شکست در جنگ که ناشی از اشتباه محاسبه بود به بازگشایی رژیم نظامیان انجامید بدون این که کم ترین اثری از زیاده خواهی هایی - که می توانست تغییر نظام را از نظر نظامیان غیر ممکن سازد - از جانب حزبی که در مولتی پارتیها گرد آمده بودند و یا از سوی سندیکاها به چشم بخورد. این که شکست مذکور و نه روند مذاکرات، سقوط سریع حکومت نظامی را به همراه داشت، باعث شد که در دوران تثبیت، تردیدهایی جدی دستکم در مورد جایگاه نیروهای نظامی در جامعه و ساختار سیاسی آرژانتین باقی بماند؛ به ویژه حرفه ای بودن ارتش کاملاً مورد شک قرار گرفت.

در اروگوئه وضع به گونه دیگری بود و در واقع کل بدنه نظامیان در زمره «معتدل ها» قرار می

گرفت، زیرا همه آنها با برنامه رئیس جمهور مبنی بر حذف تمامی احزاب سیاسی مخالفت کردند. هر چند که راه حل پیشنهادی نظامیان چیزی جز یک دموکراسی قیومیتی با احزابی کاملاً تغییر شکل داده نبود. راه حلی که نظام انتخاباتی سنتی اروگوئه را به نحوی تغییر می داد که در آن دیگر احزاب نمی توانستند مانند قبل با حفظ مواضع ایدئولوژیک خود، هر یک سهمی در دولت داشته باشند.

در عین حال، گشایش نظام های آمرانه، برخلاف آن چه می توان به طور سطحی گفت، لزوماً بازتاب بحرانی نیست که اُفت کار - آمدی آن هم فقط در زمینه سیاست اقتصادی - این نظام ها را با آن روبرو می کند. بلکه وقتی که این نظام ها تلاش می کنند نوعی استبداد لیبرال محضاً از طریق کسب مشروعیتی انتخاباتی که لزوماً بازتاب آرا عمومی نیز نیست - کسب کنند یا نوعی دموکراسی قیم مآبانه را به اجرا بگذارند است که دچار تزلزل می شوند و گشایش صورت می پذیرد. یعنی اغلب، گشایش زمانی حاصل می شود که این حکومت ها سعی می کنند برای توجیه کارهای خود، به ساختاری «نظم ناپذیر» نظم بدهند. به این اعتبار، بهترین زمان برای گشایش فضای سیاسی در یک حکومت آمرانه، وقتی است که با موفقیت اقتصادی همراه باشد، موفقیتی که ممکن است بتواند برایش مشروعیت و پشتیبانی مردمی را به همراه بیاورد. حکومت نظامیان در آرژانتین که دیگر توجیهی برای مقابله با دشمنان داخلی و «آشوبگران» نداشت، پس از مواجه شدن با فعالیت مجدد احزاب و سندیکاها^۶، سعی کرد با جنگ علیه دشمنی خارجی خود را از بن بست برهاند.

آرژانتین در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲ یک چنین شاسی را از دست داد برای آن که جناح «سختگیر» نمی خواست به هیچ عنوان بپذیرد که ساختار احزاب به صورتی که قبلاً موجود بود بار دیگر فعال گردد. و این در حالی بود که نیروهای مخالف نیز نتوانسته بودند برنامه های سیاسی جدیدی را تبیین کنند تا بر اساس آن بتوانند راه حل های جایگزینی ارائه داده و چشم انداز سیاسی حزبی کشور را تغییر دهند. این وضعیت با زمانی که یک بحران اقتصادی شدید همه را فر برد گرفت ادامه داشت. بحران سیاسی رژیم کودتا زمانی آغاز شد که به دلیل هزینه سنگین گشایش اقتصادی که با هدف حذف کارخانجاتی با بازدهی کم و شکست و حداثت سندیکاها مطرح شده بود، در قرارداد میان ارتشی ها و بخش اعظمی از کارفرمایان نشانه های از رخوت پدید آمد. نظامیان که از سوی مجبور بودند به فشارهای خارجی اقتصادی تن دهند تا اقتصاد کشور بهبود یابد و از سوی دیگر نمی خواستند با ایجاد بیکاری زیاد پایه های جنیش پرونیست را تقویت کنند؛ با از دست دادن پشتیبانی رؤسای گروه های مختلف اقتصادی - مانند صنعت، کشاورزی صادراتی و بانک ها - بر سرگزینش های اقتصادی در میانشان چند دستگی به وجود آمد.

به نظر می رسد که مورد شیلی در فاصله سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵ همین فرضیه را از طریق برهان

خُلف، اثبات می‌کند. در مقابل تحرکات مردمی سال ۱۹۸۳ که نتیجه بحران اقتصادی شدید سال ۱۹۸۲ بود - سقوط ارزش پرو، افزایش مالیات‌ها و حقوق گمرکی - ژنرال پینوشه، علیرغم فراخوان کشیش‌ها، هیچ راه حل ملموسی را پیشنهاد نکرد.

با توجه به پشتیبانی دست راستی‌ها از انحلال احزاب پس از کودتای ۱۹۷۳ و این که علیرغم مخالفت بخش‌هایی از کارفرمایان، دست راستی‌ها از ترس گسترش یافتن مخالفت‌ها و فروپاشی کل نظام با هر نوع آزادی اجتماعی مخالفت می‌کردند، می‌توان نسبت به وجود جناحی «معتدل» در درون حاکمیت تا پیش از سال ۱۹۸۵ شک کرد. انتصاب یک وزیر کشور غیر نظامی که گشایشی از سوی رژیم به شمار می‌آمد به اهداف خود نرسید. هدف از این گشایش، اولاً گردآوردن مجدد نیروهای غیر نظامی پشتیبان رژیم بود و ثانیاً مجبور کردن مخالفان - که در این هنگام علیرغم تشکیل گروه «اتحاد برای دموکراسی» که چند حزب کوچک دست راستی و میانه را گرد دموکرات مسیحی‌ها جمع کرده بود چندان مشکل نبودند - به قبول چارچوب قانونی برای فعالیت. این گشایش که در عمل به تشدید اختناق در سال ۱۹۸۵ منجر شد، اما بعد دامن پینوشه را نیز گرفت و او را وادار کرد که استعفای ژنرال مندوسا یکی از مهم‌ترین متحدانش را در گروه کودتاچیان و رئیس تفنگداران را بپذیرد. در عین حال، رژیم از سال ۱۹۸۵ به بعد این امکان را یافت که برنامه تحکیم آمریت خود را آن‌طور که با تغییر قانون اساسی در سال ۱۹۸۰ تدارکش را دیده بود، ادامه دهد و در واقع وظیفه‌گذار به دموکراسی را تماماً به عهده مخالفان گذاشت. در مورد شیلی، این‌طور به نظر می‌رسد که گذار به دموکراسی بیشتر به این علت ممکن شد که مخالفان حاکمیت آمرانه توانستند قواعدی را که رژیم آمرانه وضع کرده بود علیه خودش به کار بگیرند و کمتر به این خاطر که جناحی «متساهل» در درون آن رژیم وجود داشت. وقتی که مخالفان وظیفه‌گذار به نظامی دموکراتیک را به عهده گرفتند و از ابزارهای خود رژیم استفاده کردند و او را نیز وادار به تغییر نمودند، به نحوی عمل کردند که رژیم متوجه شد که در صورت عقب‌گرد چه بهایی را باید بپردازد. در واقع این گذار آرام برای نظامیان هزینه کمتری داشت تا حفظ رژیم؛ حتی اگر مجبور شدند در این میان برخی از احزاب را که «وارثان نظامیان» بودند، از قدرت دور کنند.

مورد اروگوئه می‌تواند اثبات مستقیم این فرضیه باشد که برای هر حکومت مواقعی مقتضی فراهم می‌شود که در زمینه گشایش سیاسی اقدام کند. تا سال ۱۹۸۰ و علیرغم اُفت درآمدهای واقعی که به مهاجرت وسیعی که هنوز هم به حالت اولیه اش برگشته است، انجامید، حکومت نظامیان با مشکل اقتصادی چندان روبرو نبود. آنچه باعث شد تا تغییرات آغاز گردد، مخالفت خود ژنرال‌ها بود در دادن امکان دخالت سیاسی بیشتر به نظامیان بر علیه دخالت احزاب. علاوه بر این، فشار دولت کارتر و سیاست حقوق بشرش، «کمیسیون مسائل سیاسی نیروهای نظامی» تقویمی از اصلاحات را که از سال ۱۹۸۱ آغاز می‌شد پیشنهاد کرد. قرار بر این بود که پیش از آغاز این برنامه، در سال ۱۹۸۰ قانون اساسی جدیدی به فرایند گذاشته شود. شکست زفراندم را نه نظامیان پیش‌بینی می‌کردند و نه احزابی که چند

روز قبل از برگزاری رفراندوم تازه اجازه فعالیت یافته بودند. اما پذیرش این شکست از جانب نظامیان، امکان گسترش گشایش فضای باز سیاسی و دوران گذار و تحکیم دموکراسی را فراهم آورد.

از آرژانتین تا شیلی: گذار سقط شده، گذار مصالحه شده و گذار امده شده.

وقتی که از گذار به دموکراسی صحبت می‌کنیم، منظورمان وقتی است که حکومتی به واسطه انتخاباتی آزاد و مردمی به قدرت می‌رسد و از این اقتدار برخوردار است که سیاست‌های عمومی جدیدی را به اجرا بگذارد و قوای مجریه، مقننه و قضائیه حاصل از این دموکراسی مجبور نباشند که قدرت را با هیچ نهاد قانونی دیگری تقسیم کنند.^۷

این تعریف امکان مقایسه وضعیت سیاسی شیلی را پس از انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی ۱۴ دسامبر ۱۹۸۹ با وضعیت آرژانتین پس ۳۰ اکتبر ۱۹۸۳ و اوگوته بعد از ۲۵ نوامبر ۱۹۸۴ به دست می‌دهد. در شیلی، انتخابات بر اساس قانون اساسی منسوخ نظامیان در سال ۱۹۸۰ انجام شد، قانونی که بعداً توسط مخالفان و در ارتباط با حفظ پینوشه به عنوان رئیس حکومت تغییر کرد. حال آن که در آرژانتین و اوگوته پس از انتخابات، قانون اساسی ای که پیش از به قدرت رسیدن نظامیان برقرار بود مجدداً احیا شد، هر چند که نظامیان این شرط را برای برقراری انتخابات گذاشتند که جراثیم علیه حقوق



بشر، مورد بازجویی قرار نگیرد. به این معنا این احساس وجود دارد که گذار به دموکراسی در آرژانتین وقتی صورت پذیرفت که به قوانین اساسی ۱۸۵۳ و ۱۹۶۷ برگشت شد. حال آنکه در شیلی و علی‌رغم پیروزی کاندیدای «هماهنگی احزاب برای دموکراسی» نظام فقط وارد مرحله جدیدی شد. در واقع نیز وظیفه محو نموده‌های آمریت در رژیم به واسطه لوایح پارلمانی آنگونه که در قانون اساسی پیش بینی شده بود بر دوش دولتی گذاشته شد که این کاندیدا تشکیل داد و عملاً چهار سال طول کشید.

به این ترتیب، می‌توان گفت که آرژانتین و اروگوئه که قواعد اساسی دموکراسی در آن‌ها پذیرفته شدند، وارد مرحله تحکیم دموکراسی شدند که در آن معضل اصلی آن است که دولت بتواند با احترام به تکثر سیاسی و حقوق شهروندان پاسخی به نیازهای اجتماعی شهروندان بدهد.

اگر این فرض را بپذیریم که در هیچ یک از این سه کشور نظامیانی که قدرت را با کودتا به دست آوردند، برنامه دقیقی برای گذار به دموکراسی نداشتند، می‌توان خصایص تغییرات رژیم‌ها را با توجه به روند تغییرات و نتایج حاصل از آنها تبیین کرد. در شیلی با توجه به کنترل شدید نظامیان بر شیوه گذار و علی‌رغم آنکه مردم با رأی خود پینوشه را کنار گذاشتند، می‌توان تغییرات را گذار «اهدا شده»^۸ نامید؛ به نحوی که هنوز نمی‌شود از بازگشت کامل به دموکراسی در این کشور صحبت کرد. در نقطه مقابل شیلی، آرژانتین قرار دارد. در این کشور دوران گذاری که با گشایش رژیم آغاز شد، به نوعی «سقوط» شد. دلیل این امر نیز آن بود که استراتژی ژنرال کالتیری به باور سایر نظامیان خیلی سریع به برآمدن نظامی دموکراتیک می‌انجامید و به این نظامیان امکان هدایت گشایش و تعیین قواعد بازی سیاسی جدید را در دوران تحکیم نمی‌داد. به این دلیل با استراتژی او مخالفت شد و هیچ برنامه دیگری که بتوان بر اساس آن مصالحه کرد نیز وجود نداشت. دست آخر در اروگوئه، با مثال مشخص یک گذار «مصالحه شده» روبرو هستیم، چرا که عامل نظامی درگیر در بازی سیاسی، به آراء عمومی احترام گذاشت. البته ناگفته نماند که این عنصر نظامی تمامی تلاش خود را کرد که با ممنوع کردن شرکت در انتخابات یا حتی با حذف فیزیکی رهبران سیاسی محدودده رأی مردم را تنگ تر کند. این گذار به تأسیس دموکراسی تقریباً کاملی انجامید؛ جز مسئله برخی حقوق ویژه برای نظامیان که حل آن به بعد از انتخابات موکول شد.

تنوع وضعیت‌های گذاری تا به این حد متفاوت، یادآوری دو فرض اساسی را برای تحلیل روندهای گذار از رژیم‌های نظامی به رژیم‌های غیر نظامی الزامی می‌سازد: اول اینکه همگونی از پیش تعیین شده‌ای در زمینه راه‌های انتخاب شده برای تغییر ساختار آمرانه وجود ندارد و دوم اینکه ساختارهای جدید که پس از طی دوران گذار تأسیس می‌شوند، هر کدام تحولات ویژه خود را دارند. فرض اول خود منشأ دو نوع پرسش در زمینه تحلیل گذار از ساختارهای آمرانه است: یکی پرسش‌هایی ناظر بر استراتژی عناصر درگیر در شرایطی مشخص و دیگر پرسش‌هایی مربوط به محدودیت‌های ویژه ای ناشی از تاریخ سیاسی و اجتماعی هر واحد سیاسی. فرض دوم ایجاب می‌کند که تحول دوره‌هایی که پس از گذار می‌آیند به منزله دوره‌های تحکیم مورد ارزیابی قرار گیرند، چه این تحکیم با موفقیت

صورت پذیرد چه با شکست روبرو شود.

ارزیابی استراتژی های دوران گذار: عناصر، ترندها و استراتژی ها

در مطالعه ای مانند مطالعه حاضر که از این فرض حرکت می کند که مراحل گذار طی شده توسط آرژانتین، شیلی و اروگوئه لزوماً با برنامه ای روشن برای تأسیس نظامی دموکراتیک تطبیق نمی کرد، لازم است قبل از هر چیز به عناصر کلیدی ای که در این تغییر قواعد بازی سیاسی شدند (خواه این تغییر در سطح نهادها صورت گرفته باشد یا نه) توجه کنیم، پیش از آن که به بازسازی استراتژی هایی که هر کدام از این عناصر پیش گرفتند، بپردازیم.

همچنین لازم است به میزان عدم اطمینانی که ویژگی استراتژی های کسب قدرت یا محدود کردن آن از سوی عناصر متفاوت بود توجه کنیم، زیرا این عدم اطمینان یکی از داده های اساسی گذارهای سیاسی است. در واقع نیز، هر چند این امکان وجود داشته باشد که انتخاب هایی که عناصر مختلف با توجه به کارکرد نهادها و رفتارهای سیاسی موجود انجام دادند، مورد تحلیل قرار دهیم، باید اذعان داشت که وقتی مسئله بر سر تدوین قواعد جدید بازی سیاسی است، این انتخاب ها دارای وجوه ذهنی غالبی بوده اند.

سه تجربه مورد نظر را با توجه به زمان روی کار آمدن یک حکومت غیر نظامی مورد توجه قرار خواهیم داد، یعنی اول به مورد آرژانتین، سپس اروگوئه و دست آخر به مورد شیلی خواهیم پرداخت.

اولویت های عناصر سیاسی، نظامی و غیر نظامی

در هر سه کشور مورد مطالعه، روند گذار با نوعی گشایش سیاسی که به ابتکار صاحبان قدرت، یعنی امرای ارتش و متحدان غیر نظامی شان صورت گرفت، آغاز شد. در مقابل این گروه احزاب سیاسی قرار داشتند، همان احزابی که پیش از برآمدن حکومت آمرانه فعال بودند. در واقع در هیچ یک از این سه کشور برآمدن حکومت آمرانه موجب تغییر شکل ساختار سیاسی پیشین سه آن صورت که به عنوان مثال در مورد برزیل شاهد آن بودیم - نشد. از این منظر، مورد شیلی از همه جالب تر است. پینوشه که حدس نمی زد نتیجه رفرا ندمی که او را در منصبش تحکیم می کرد، منفی باشد - رفرا ندمی که با توجه به قانون اساسی سال ۱۹۸۰ برگزار می شد الزامی بود - از کودتای دیگری صرف نظر کرد و در نتیجه مجبور شد انتخاباتی برگزار کند که به بازسازی کامل احزاب سیاسی و روی کار آمدن مخالفان حکومت آمرانه انجامید.

در هر سه مورد، عوامل اصلی گذار، سیاسی بودند. این مسئله از طبیعت تغییرات ناشی می شود. در واقع هر چند که این تغییرات بعضاً با تغییراتی اساسی در زمینه اقتصادی همراه بودند، اما از آنجا که در همه موارد اولویت به نهادینه شدن قواعد جدید بازی به واسطه مذاکره و مصالحه انجام گرفت

و نه به دلیل محور ناگهانی حکومت نظامی - که در این صورت تغییرات با روی کار آمدن دولتی موقت و برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان همراه می شد - مؤثرترین عناصر در هر سه کشور عناصری سیاسی بودند .

به محض گشایش نسبی فضای سیاسی توسط حکومت نظامیان ، شاهد مطرح شدن مجدد عناصر اجتماعی متشکل بودیم . هر چند اینها همان عناصری نبودند که به عنوان طرف گفت و گو برای مذاکره در مورد آینده نظام آمرانه برگزیده شدند . برخی از این تشکلات نقش های مهم تری از برخی دیگر ایفا کردند ، اما حتی در این موارد نیز به منزله عناصر سیاسی تمام عیار به حساب نیامدند . به عنوان مثال ، در آرژانتین وقتی شکست در جنگ مالوین تغییرات شتاب زده ای را به همراه آورد ، جنبش دفاع از حقوق بشر نقش مهمی در پیش کشیدن موضوع «گم شده ها» در آنچه «مبارزه علیه توطئه گران» نامیده شده بود ، ایفا کرد . همچنین در اوروگوئه ، جنبش سندیکایی به عنوان نماینده ، سخنگو و متشکل کننده جامعه مدنی ، هم در دوران گذار و هم در دوره تحکیم ظاهر گشت . در شیلی ، کلیسای کاتولیک که در تمامی دوران تحکیم نظام آمرانه به منزله پناهی برای جامعه مدنی عمل می کرد از مشوقان جدی مذاکره میان نیروهای درگیر بود .

از این روشناسایی عناصر سیاسی و سپس در صورت امکان دسته بندی آنها بسته به اینکه نظامی ، غیر نظامی یا حزبی باشند ، کفاف فهم ویژگی های استراتژی ای که هر کدام به میان آوردند را نمی دهد . به این دلیل باید این نیروها را با توجه به معضل هایی که هر بار مطرح می شد نیز شناسایی کرد . معضل هایی که به هنگام گشایش فضای سیاسی آنان را وادار می کرد جایگاه خود را نسبت به «میان روها» و «تندروها» تعیین کنند و در دوران گذار نیز آن ها را مجبور می کرد میان «حداکثر خواهان» و «حداقل خواهان» موضع خود را روشن کنند .

هر چند نمی توان با اطمینان در مورد انتخاب عناصر مؤثر در دوران گذار صحبت کرد ، اما به نظر می رسد که استراتژی های هر یک از این عناصر با عنایت به نهادهای موجود و الگوهای رفتار سیاسی تعیین شده اند . در واقع ، مهم ترین ویژگی نهادهای موجود و در حال تغییر در آن است که محدوده انتخاب هایی را که عناصر مختلف سیاسی در اختیار داشتند ، تعیین می کرد .^۹

در هر سه کشور مورد مطالعه ، مسئله اصلی به این بر می گشت که بتوان به نحوی میان غیر نظامیان و نظامیان ارتباط برقرار کرد به نحوی که دیگر نظامیان به عنوان خطری برای نظم دموکراتیک به شمار نیایند . به همین دلیل ، تحلیل استراتژیک می بایست قبل از هر چیز به شناسایی محدوده ای بپردازد که توسط تردید نسبت به بازی و هویت های سیاسی بازی کنندگان تعیین شده بود و تعاملی را که میان بخش نظامی و نیروهای مخالف آمریت وجود داشت ، آشکار سازد . در آرژانتین ، نظامی ها به مذاکره با سندیکاها و احزاب عادت داشتند و با مدیریت مستقیم فضای سیاست عمومی آشنا بودند . در اوروگوئه ، نیروهای نظامی نسبت به مشروعیت حاصل از انتخابات که قدمتی بیش از احزاب چپ داشت ، احترام

قائل بودند و به همین دلیل نیز گرایش به رعایت آن داشتند. دست آخر در شیلی که رژیم دموکراتیکی که پیش از سال ۱۹۷۳ برقرار بود، نتیجه تعمیم آرام مفهوم شهروندی به عموم مردم بود، نظامیان دارای سابقه ضعیفی در مداخله در سیاست بودند؛ اما همواره در کنار قوه اجرائیه که در این کشور همیشه از قدرت زیادی برخوردار بود، قرار داشتند. قوه اجرائیه قدرتمندی که در تمامی دوران حکومت نظامیان نیز در مقایسه با دو کشور دیگر حضور داشت.

در هر سه کشور، شاهد برآمدن احزایی بودیم که توانستند از برنامه تسویه نیروهای سیاسی که عمدتاً - اما نه فقط - احزاب چپ را شامل می شد، جان سالم به در ببرند. هر چند گذار از نظام های آمرانه در جوی جهانی و نیز فضایی حاکم بر آمریکای جنوبی صورت گرفت که دیگر جو و فضای انقلابی نبود؛ اما نمی بایست عدم موفقیت نظامیان را در تلاش شان برای تغییر جامعه و ساختارهای سیاسی آن برای بالا بردن حکومت پذیری این جامعه از طریق تقلیل فضاهاى تنش احتمالی نیز در این وقایع بی تأثیر دانست.

تردید: چارچوب تعامل و منبع استراتژیک برای عناصر درگیر در امر گذار
 هر سه مورد گشایش فضای سیاسی را می توان از منظر تردیدی دوگانه مورد ارزیابی قرار داد:



یکی از منظر قواعد نامعلمش بازی سیاسی، خواه قواعد نهادینه شده و خواه سایر قواعد؛ و دیگری با توجه به امکانی که همواره وجود داشت که صاحبان قدرت تصمیم به عقبگرد بگیرند و بار دیگر راه اختناق را برگزینند. فراموش نباید کرد که در هر سه مورد، نظامیان هم قدرت دولتی را در اختیار داشتند و هم انحصار ابزارهای اعمال خشونت را. در واقع خصلت عدم اطمینانی که بر دوران های گذار حاکم است - خواه گذار از حکومتی نظامی باشد و خواه گذار از یک حکومت آمرانه غیرنظامی و یا نهایتاً حکومتی که وارث نظامی توتالیتر است - بر اهمیت انتخاب های استراتژیک عناصر مختلف نسبت به تأثیر سایر عوامل اجتماعی و اقتصادی تأکید می کند. دوران های گذاری که طی آنها نه فقط می بایست محدوده نهادین ساختار جدید مشخص شود، بلکه قواعد جدید بازی نیز می بایست تدوین گردند. اما در عین حال درک این مهم ترین ویژگی دوران های گذار - یعنی وجود تردید، مشکل است؛ زیرا میزان آن در دوره های مختلف گذار فرق می کند.

از این منظر، وضعیت گذار در آرژانتین بیش از اروگوئه و شیلی حاوی عدم اطمینان بود. زیرا نیت و برنامه حاکمان نظامی برای تحول نظام بسیار ناروشن می نمود. در واقع، کودتا علیه ایزابل پرون در ۲۴ مارس ۱۹۷۶، از اواخر سال ۱۹۷۷ به هدف خود که همانا «مبارزه علیه توطئه گران» بود، دست یافته بود.^{۱۰}

اولین نشانه های بروز مشکلات سیاسی هنگامی آشکار شد که مذاکرات امرای نظامی برای انتخاب جانشین ژنرال ویولا بیش از اندازه به طول انجامید. این مذاکرات طولانی که بالاخره در اواخر سال ۱۹۸۰ پایان یافت و به این انجامید که ژنرال ویولا در ۲۹ مارس ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری برسد، محدوده عمل دولت جدید را تنگ تر کرد و هر چه بیشتر نظامیان را به سمت الزام در نظر آوردن سایر نیروهای سیاسی کشور سوق داد. در واقع، هر چند ژنرال ویولا از پشتیبانی بخشی از امرای عالیرتبه نیروی زمینی و رؤسای نیروی هوایی برخوردار بود، اما ابتدا از طرف رؤسای نیروی دریایی و نیز نیروی زمینی حمایت نمی شد. تلاش های اولیه برای تمایز باستبدیکالیست ها و افراد متشخص سیاسی که فقدان یک تقویم مشخص برای بازگشت به نظم قانونی از ویژگی های آن بود، چندان طولانی نشد؛ این تلاش ها در اواخر دسامبر با برکنار شدن ویولا و روی کار آمدن ژنرال گالتیری پایان یافت.^{۱۱} با این همه و علیرغم آنکه گالتیری نماینده جناح «سختگیر» نظامیان به شمار می رفت، تمامی راه های مذاکره ای را که ویولا باز کرده بود نیست و به ویژه مذاکراتی را که با «مولتی پارتیدا» آغاز شده بود ادامه داد. «مولتی پارتیدا» جبهه ای بود متشکل از پنج حزب که به وسیله ریکاردو بالبین هدایت می شد و هدفش از مذاکره با نظامیان گشودن راهی بود برای بازگشت پرونیست ها به صحنه سیاست و مصالحه در مورد بازگشت غیر نظامیان به مصادر امور. گالتیری نیز به نوبه خود تلاش کرد، حزبی غیر نظامی تأسیس کند تا به میانجی آن نظامیان بتوانند پس از کناره گیری از قدرت همچنان در تحولات سیاسی نقش داشته باشند.

به این معنا، عدم اطمینان حاکم بر دوران گذار در آرژانتین عمدتاً از ناتوانی رژیم در به دست

آوردن مشروعیتی ناشی می شد که دیگر به واسطه «بازگرداندن نظم» قابل تحصیل نبود. «نظم» بازگشته بود و این بار دیگر نیروهای غیر نظامی بودند که با حکومت نظامیان مقابله می کردند. و این مقابله در شرایطی به وقوع می پیوست که تغییرات اقتصادی ای که نظامیان برای از بین بردن پایه های مردمی احزاب پرونیست در پیش گرفته بودند، حتی باعث بروز مخالفت هایی در میان خود آنان نیز گشته بود. ناتوانی حکومت نظامیان در تبیین استراتژی دیگری جز از بین بردن پایه های مردمی احزاب از طریق اختناق و برنامه اقتصادی بازار آزاد و تلاش آنان در تحصیل مشروعیتی که از فقدان آن رنج می بردند از طریق آغاز جنگی که به هیچ عنوان خطرانش را محاسبه نکرده بودند و دست آخر به دلیل قطع تمامی روندهای مصالحه و مذاکره با احزاب، باعث شد که پس از شکست در جنگ، تعیین محدوده سیاست در حکومت جدید کاملاً در اختیار احزاب سیاسی قرار گیرد. این شرایط به راثول آلفونسین اجازه داد که با پیش بردن یک استراتژی حزبی و در عین حال شخصی، نظامیان را در وضعیت تردید قرار داده و از طریق وارد آوردن فشارهای مقطعی، میثاق جدیدی را در حوزه مسائل سیاسی به کرسی بنشاند.

شکست در جنگ باعث شد که تردیدی که نظامیان سعی کردند از طریق تهدید به بستن مجدد فضای سیاسی بار دیگر بر جو وقت حاکم کنند، دیگر کارکرد نداشته باشد. در واقع آخرین رئیس جمهور کودتا - ژنرال بینون - که کار خود را در ۲۲ ژوئن ۱۹۸۲ آغاز کرد، فقط منتخب رؤسای نیروی زمینی بود. رؤسای نیروهای هوایی و دریایی حتی در جلسه ای که این انتخاب در آن صورت گرفت شرکت نکردند و رأساً مذاکرات را از ۲۴ ژوئن با احزاب آغاز کردند.

در اروگوئه تردیدی نیست که قواعد بازی سیاسی از سال ۱۹۷۶ آغاز شد. سالی که بر اساس قواعد بازی سیاسی پیش از کودتا قرار بود سال انتخابات ریاست جمهوری باشد. نظامیان پس از آن که برنامه سیاسی رئیس جمهور بوردابری را لغو و او را از کار برکنار کردند، سیاستی در پیش گرفتند که سیاست «بستن پنجره ها» نام گرفته، نظامیان در اولین مرحله از این برنامه، دخالت تعداد زیادی از سیاستمداران شناخته شده را در امور عمومی برای ۱۵ سال ممنوع کردند و سپس در سال ۱۹۷۷ برنامه «پاکسازی» احزاب سیاسی را پیش گرفتند، در عین حالی که همزمان هم دست به کار تدارک فراندنی زدند که قرار بود بر قانون اساسی جدید صحنه گذارد و هم انتخابات ریاست جمهوری ای را آماده کردند که در آن فقط فردی که مورد پذیرش هر دو حزب بزرگ کشور قرار می گرفت، کاندیدای واحد برای احراز این مقام بود.

فراندم قانون اساسی ۳۰ نوامبر ۱۹۸۰ نقطه عطفی در استراتژی سیاسی نظامیان بود. علیرغم آن که نظامیان قدرت کافی برای مقابله با هر گونه مخالفت را داشتند، رأی منفی مردم را به برنامه پیشنهادی خود که چیزی جز یک دموکراسی قیمومیتی نبود پذیرفتند و به مدت شش ماه همه نوع فعالیت سیاسی را تعطیل کردند تا دولت جدیدی را که ریاست دسته جمعی داشت بر سر کار بیاورند. برای اولین بار پس از

کودتای ۱۹۷۳، یک ارتشی - هر چند بازنشسته - که در زمره کودتاچیان نیز بوده ریاست جمهوری برگزیده شد و در ماه ژوئیه ۱۹۸۱ «میانی گفت و گویی» را به رؤسای دو حزب بزرگ کشور - حزب بلانکو و حزب کولورادو - و سندیکاها پیشنهاد کرد. در پیشنهاد وی دوره ای سه ساله برای تدارک گذار به حکومتی غیر نظامی در نظر گرفته شده بود. از سال ۱۹۸۲، بخش مهمی از مخالفان، اجازه فعالیت سیاسی یافتند. انتخاباتی که در ماه نوامبر برگزار شد، عدم محبوبیت نظامیان و مردمی بودن احزاب سنتی را بار دیگر آشکار نمود. مذاکراتی که بین ارتشیان و برخی از نیروهای مخالف از ابتدای سال ۱۹۸۳ آغاز شده بود، پس از یک شکست که مسبب آن «سخت گیری‌های» بودند که گرد رئیس جمهور آلوارز جمع شده بودند، بالاخره به عقد قرارداد ۲۴ اوت ۱۹۸۴ انجامید. بر اساس این توافق انتخابات ریاست جمهوری در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۴ برگزار می شد و دولتی غیر نظامی از ماه مارس ۱۹۸۵ زمام امور را به دست می گرفت. این مذاکرات از طرف نظامیان به وسیله ژنرال هوگو مدینا انجام می گرفت. اقتدار هوگو مدینا عمدتاً از این امر ناشی می شد که او منتخب امرای فعال ارتش بود. توافق فقط بر اساس خواسته های «حداقل» و با حزب کولورادو و فرنت آمبلیو صورت گرفت. از سویی نظامیان پذیرفتند که انتخاباتی تقریباً آزاد برگزار کنند و از طرف دیگر، رهبر حزب کولورادو نیز شفاهاً پذیرفت که نظامیان را تحت پیگرد قانونی قرار ندهد. نظامیان که می خواستند کناره گیری شان از سیاست با حفظ آبرو باشد، موفق شدند قواعد بازی سیاسی را که خود وضع کرده بودند، یعنی ممنوعیت ۱۵ ساله و «پاکسازی» احزاب را به طرف مقابل بقبولانند، با این شرط که این محدودیت ها پس از روی کار آمدن رئیس جمهور منتخب لغو خواهند شد.

بدین ترتیب، پس از آنکه نظامیان برنامه ژنرال بوردابری را رد کردند و مردم نیز در فرآیند به قانون اساسی پیشنهاد شده توسط نظامیان رأی منفی دادند، روند گذار تقریباً بدون وقفه به پیش رفت. نظامیان در حین حفظ کنترل خود بر قوه مجریه و بدون آن که بگذارند اختلافاتشان مانند نظامیان آرژانتینی آشکار گردد، یا آن که به سیاست های اختیاتی بازگشت کنند، مذاکرات را با احزاب تا حصول نتیجه نهایی به پیش بردند. البته توانایی نظامیان برای برگشتن به سیاستی اختیاتی چندان بود که باعث نگرانی جدی در میان نیروهای مخالف باشد و آنان را به یافتن راه حلی از طریق مذاکره و مصالحه به عوض رودروی ترغیب کند. البته همه مخالفان نیز در این زمینه نظریکسانی نداشتند.^{۱۲}

بدین ترتیب در مورد اروگوئه تردیدی نسبت به برنامه نظامیان که به وسیله آرای عمومی رد شده بود، وجود نداشت، بلکه تردید در زمینه آهنگ مذاکرات و به ویژه در زمینه موافقت احزاب بود. در این که موضوع بازگشت به نظم سیاسی پیش از کودتا را به مذاکره با نظامیان بگذارند یا نه. البته توانایی نظامیان در بروز ندادن اختلافات شان به آنها اجازه داد که کنترل روند مذاکرات را در اختیار خویش نگاه دارند، حال آن که دیدیم عجله نظامیان آرژانتینی برای این که هر چه زودتر به سر کار خود برگردند، باعث شد که تفاوت هایشان آشکار گردد و این نیروهای مخالف باشند که نقش هدایت کننده را در

مذاکرات بر عهده گیرند. هر چند بالاخره آنها نیز این موفقیت نسبی را به دست آوردند که کسی به دلیل جنایات شان علیه حقوق بشر آنها را محاکمه نکند.

به نظر می‌رسد که روند گذار سیاسی در شیلی که ویژگی اش در فقدان تردید جدی نسبت به قاعده بازی سیاسی در دو دوره ای است که یکی از سپتامبر ۱۹۸۰ با پذیرفتن قانون اساسی آمرانه آغاز می‌شود و دیگری با رأی منفی مردم در اکتبر ۱۹۸۸ به درخواست پینوشه برای این که هشت سال دیگر به عنوان رئیس جمهور باقی بماند، دلیل اندک بودن تردید در دوره اول به دلیل ضعف تالی های سیاسی ای بود که در مقابل کودتاچیان قرار داشت و در مرحله بعد به دلیل اختلافات شدیدی بود که میان «سخت گیرها» به سرکردگی پینوشه از یک طرف و «معتدل ها» و بخش اعظم کودتاچیان و بخشی از احزاب دست راستی وجود داشت.

به دلیل همین فقدان تردید جدی، فقط پس از رأی منفی به فراندم که اپوزیسیون توانست مذاکراتی واقعی را با نظامیان آغاز کند. در واقع تغییر وضعیت و رویکرد به مذاکره در عین حال حاصل تغییر رویه مخالفان نیز بود. مخالفان به دلایلی که ذکر خواهد شد پذیرفتند که برای دادن نظر خود درباره فراندم ۱۹۸۸ به پای صندوق های رأی در انتخاباتی بیرونند که توسط حکومت آمرانه ترتیب داده می‌شد. البته همه نیروهای مخالف نیز بر این تصمیم صحه نگذاشتند؛ حزب کمونیست و برخی دیگر از احزاب چپ گرا که حاضر نبودند به هیچ وجه وارد تعاملی با حکومت کودتا شوند، شرکت در فراندم را تحریم کردند. البته این که تعدادی از امرای ارتش علناً اعلام کردند که به نتایج فراندم هر چه باشد گردن خواهند گذاشت، کار مخالفان را برای پذیرش در شرکت در انتخابات تسهیل نمود^{۱۳}. در واقع، مهم ترین نگرانی مخالفان از حفظ شفافیت رأی گیری بود، هدفی که با توافقی که با بخشی از نیروهای دست راستی و نیز تعدادی از کودتاچیان صورت گرفت میسر شد. مخالفان به این واقعیت پی بردند که بخشی از نیروهای دست راستی و نیز عناصر کودتا برای آن که بتوانند در صورت رأی منفی مردم و برآمدن ساختار سیاسی جدید، همچنان در صحنه سیاست باقی بمانند بهتر است وارد یک چنین تعاملی با نیروهای مخالف بشوند.

پس از مخالفت مردم با اینکه پینوشه هشت سال دیگر بر سر کار بماند، دو راه حل بیشتر وجود نداشت، یا می‌بایست کودتای دیگری صورت می‌گرفت؛ خط پینوشه و اقلیتی از کودتاچیان و یا اینکه راه برای ورود مخالفان به صحنه سیاسی باز می‌شد؛ خط احزاب مخالف و اکثریت کودتاچیان و برخی احزاب دست راستی که تشکل جدیدی را به نام «بازسازی ملی» به وجود آورده بودند. احزاب مخالف بر قوانین حداقلی که به آنها اجازه می‌داد به محض گرفتن قدرت قدم در راه اصلاحات ساختار سیاسی بزنند توافق کرده بودند و جلساتی درباره قانون اساسی جدیدی که می‌بایست تدوین می‌شد با حزب «بازسازی ملی» که نقش واسطه را میان مخالفان و نظامیان ایفا می‌کرد، برقرار کرده بودند. در واقع این امر که

حکومت آمرانه تردید کمی در زمینه تغییر قواعد بازی سیاسی که در سال ۱۹۸۰ وضع کرده بود باقی می گذاشت و فقط مسئله فرایند و مشروعیت حاصل از آن را به مخالفان پیشنهاد می کرد، باعث شد که مخالفان نیز در این که اگر فرایند موفق نشود، احتمال کودتایی مجدد کم است، تردیدی به خود راه ندهند. در واقع اگر پس از نتیجه منفی فرایند، پینوشه دست به کودتای دیگری می زد، می بایست خود به تنهایی مسئولیت هرج و مرجی را که از این طریق ایجاد کرده بود، می پذیرفت.

مقایسه روند گذار در سه کشور مورد مطالعه نشان می دهد که نقشی که عامل تردید نسبت به رعایت قواعد بازی سیاسی از طرف زمامداران دارد، عمدتاً متأثر از جایگاهی است که این افراد در ساختار سیاسی جدید برای خود قائل می شوند: هر چه توانایی و اراده نظامیان برای تبدیل قدرتی که دارند به اقتداری قانونی با قواعد بازی روشن، بیشتر باشد تردید سیاسی کمتر است و توانایی مخالفان در تدوین برنامه ای که بتواند به عنوان برنامه جایگزین موضوع مذاکره قرار گیرد، بیشتر خواهد بود.

استراتژی ها: کنترل کردن یا تاثیر گذاری بر روند گذار

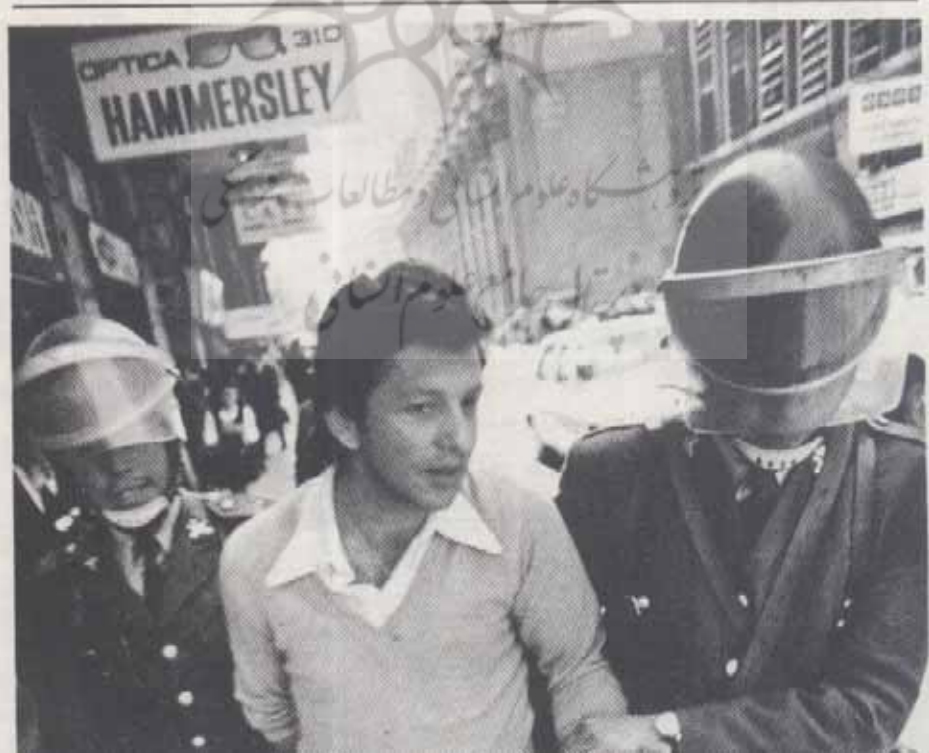
تحلیل حاضر در مورد گذار از نظام های آمرانه، بر این فرض استوار است که به هنگام تصمیم برای گشایش فضای سیاسی، نظامیان حاکم استراتژی روشنی برای رسیدن به ساختاری دموکراتیک نداشتند، حداکثر این را می دانستند که مایلند قدرت را به غیر نظامیانی بدهند که از مشروعیتی قانونی که در انتخاباتی کم و بیش آزاد به دست آمده است برخوردارند. صحت این فرضیه از جمله از این طریق اثبات می شود که در مراحل شاهد برآمدن مجدد برنامه ای آمرانه بودیم که با محدود کردن فعالیت احزاب و سایر نیروهای اجتماعی مشکل قصد حفاظت از منافع قشرهای اجتماعی فرادست در مقابل خواسته های دموکراتیک را داشت. با این حساب باید ببینیم که چطور شد که آن برنامه های اولیه موفق شدند (یا نشدند) و چطور شد که نهایتاً در مقابل برنامه های دیگری که با هدف دموکراتیک پیش کشیده شده بودند، عقب نشستند.

بدون آن که مشکل بازسازی یک استراتژی را نادیده بگیریم - به ویژه آنهایی را که با موفقیت روبرو نشدند - از آغاز این واقعیت را مد نظر قرار خواهیم داد که با توجه به تردیدی که در مورد کل وضعیت و همچنین حرکت سایر عناصر درگیر در ماجرا وجود داشت، لزوماً موفقیت از طریق عقلانی ترین کارهایی که انجام شد، به دست نیامد. یعنی در واقع با توجه به شناختی که عناصر نسبت به موقعیت داشتند و نیز آگاهی ای که می توانستند از مواضع سایر عناصر به دست آورند، تصمیمات عناصر دخیل در ماجرای گذار از عقلانیت کوتاه مدتی برخوردار بود. به هر حال هیچ کدام از این عناصر لزوماً چشم انداز روشنی در مورد برنامه های شان در بلند مدت نداشتند. در نتیجه سعی ما بیشتر بر این خواهد بود که استراتژی ها را از نقطه نظر طبیعت شان شناسایی کنیم، یعنی از نقطه نظر فعال بودن یا فعال نبودن و

نیز از این نظر که بیشتر به سمت گسست گرایش داشتند یا مصالحه. همچنین مجبور خواهیم بود که دوران گذار را به دوره های مختلفی تقسیم کنیم. دوره هایی که به وسیله استراتژی های متفاوتی شناسایی می شوند که هر کدام با توجه به نیروهایی که طرفین مابجا می توانستند به خدمت بگیرند، تدوین شده بودند. این نیروها عمدتاً عبارت بودند از رویکرد به خشونت یا تهدید به آن و با توانایی در بسیج طرفداران. ما در اینجا نقش عوامل خارجی را، هم به این جهت که چندان مهم نبودند و هم از این رو که باید با شیوه های خاصی مورد توجه قرار گیرند، در نظر نخواهیم آورد. عناصر فعال را از طریق منافع می که به نظر می رسد از آن دفاع می کنند و اهدافی که دنبال می کردند شناسایی خواهیم کرد. البته تغییرات مواضع افراد را نیز از نظر دور نخواهیم داشت. وقتی در مورد عناصر نزدیک به حاکمیت صحبت می کنیم، از «سخت گیرها» و «معتدل ها» سخن خواهیم گفت و وقتی از مخالفان صحبت می کنیم از «حداکثر خواهان» و «حداقل خواهان» نام خواهیم برد.

در آرژانتین استراتژی ای که موفق شد، استراتژی راول آلفانسیو بود، که توانست دست بالا را در دوران گذار سریعی که پس از شکست مائوین پیش آمد، بدست آورد. اما این تنها استراتژی نبود و در واقع فقط پس از سقوط رژیم مطرح شد. در اولین دوره گذار، یعنی دورانی که گشایش توسط ژنرال ویولا از ماه مارس ۱۹۸۰ تدارک دیده شد، استراتژی نظامی بود که آهنگ تغییرات را تعیین می کرد. نظامیان آرژانتینی از جمله به این دلیل که

کشتو بند



همواره از سال های دهه ۱۹۳۰ به نوعی در سیاست دخالت می کردند و قیام شان علیه دولت همیشه از پشتیبانی بخشی از اعضای جامعه مدنی پشتیبانی می شد، حضورشان در حکومت به امری عادی تبدیل شده بود. به همین دلیل نیز در اولین دوره گذار به عنوان عناصر سیاسی تمام عیار مطرح بودند. آخرین دوره حضور آن ها از سال ۱۹۷۶ آغاز شده بود. مبارزه علیه تروریسم مدنی بود که آغاز شده بود و نظامیان حول هدف اساسی شان که همانا تغییر بنیادین ساختار سیاسی جامعه بود تا از رودرویی دو نیرو که عبارت بودند از نظامیان در یک سو و پرونیست ها در سوی دیگر اجتناب شود. برنامه آنها این بود که نظام سیاسی آرژانتین به یک دموکراسی تحت قیمومیت تبدیل شود، نظامی که در آن سیاست به دخالت غیر نظامی جریان های سیاسی که هر یک منافع نخبگان اقتصادی یا طبقات متوسطی که به وسیله این نخبگان هدایت می شدند، تقلیل یافته باشد. قرار ابدأ این نبود که آنها بار دیگر قدرت را در اختیار دو حزب بزرگ کشور قرار دهند، بلکه می خواستند خود حزبی درست کنند که قدرت را برایش به ارث بگذارند تا از طریق آن در انتخابات پیروز شوند و بدون استفاده از خشونت گسترده یا تهدید به آن، در قدرت باقی بمانند. با این حال، حزب اراده ملی که توسط برخی عناصر ضد پرونیست و احزاب استانی که یادگار دوران فدرالیست ها بودند، تشکیل شده بود، هیچ وقت به یک چنین حزبی تبدیل نشد. یکی از ویژگی های آرژانتین از آغاز قرن بیستم، فقدان یک حزب محافظه کار بوده که از منافع اقلیت فرادست در امور کشاورزی و صنعت پشتیبانی کند. تشکل صنفی این افراد، واسطه آنها و دولت بود و چندین بار نیز اعضای این تشکلات در دولت های تشکیل شده توسط نظامیان شرکت کردند.

پس از آن که استراتژی تأسیس حزب و ارث با شکست مواجه شد، استراتژی ویولا مطرح شد که تلاش برای بازسازی نیروهای سیاسی موجود بود. به محض گشایش فضای سیاسی، دو حزب اصلی کشور، یعنی «حزب عدالت» و «سازمان مدنی رادیکال» فعال شدند. پایه مردمی رادیکال ها و هویت ایدئولوژیک شان، حول طبقات متوسط و برنامه های دموکراتیک متمرکز است. پایه مردمی پرونیست ها، طبقات پائینی جامعه و کارفرمایان کوچک هستند و ایدئولوژی شان مخلوطی است از عوام گرایی، ملی گرایی و تعاون. هر دوی این احزاب نسبتاً میانه رو بودند و برداشت چندان روشنی نه از دموکراسی داشتند، نه از دولت قانونی و نه از قواعد ناشی از قانون اساسی. «سازمان مدنی رادیکال» با این که ایدئولوژی اش را بر دموکراسی تبیین کرده است، نه با دموکراسی محدود دوران پرونیسم درگیری ای پیدا کرد و نه با دخالت نظامیانی که در سال ۱۹۵۵ پرون را سرنگون کردند. پرونیسم که بیشتر یک جنبش است تا یک حزب، هم از قطعی شدن فضای سیاسی در سال های دهه ۱۹۷۰ بیشتر لطمه خورد و هم از دیکتاتوری. جناح چپ این جریان به مبارزه چریکی رفت و اختناق و سیاست های اقتصادی دوران استبداد به ضعف سندیکالیسم که پایه توده ای پرونیسم را متشکل می کرد، انجامید.

این دو حزب بزرگ، چند حزب کوچک دیگر را نیز به دنبال خود به درون ساختاری به نام «مولتی پارتی» که به معنای «چند حزب» است کشاندند تا با حکومت برای گشایش فضای سیاسی و احیاناً

بازگشت غیر نظامیان به قدرت وارد مذاکره بشوند.

برنامه گشایش ویولا در مقابل فشارهای «سخت گیرها» به سرکردگی ژنرال گالتیری، رئیس نیروی زمینی دوام چندانی نیاورد. در عین حال خود او با همان مشکل به وجود آوردن یک «حزب وارث» روبرو شد و مجبور گشت که باب گفت و گو را با مولتی پارتیدا و سندیکاها باز کند، به امید آن که بتواند در مقام ریاست جمهوری باقی بماند.

مطرح شدن سریع خواسته های اجتماعی، نظامیان را به فرار به جلو و جنگ مالوین کشانید. در این فاصله، ریکاردو بالبین رادیکال که ریاست مولتی پارتیدا را به عهده داشت، فوت شد و رهبران جوان تری که پرونیسم سال های دهه پنجاه را نشناخته بودند و بیشتر تحت تأثیر برنامه های سوسیال دموکراتیک بودند، تحت رهبری راثول آلفونسین زمام امور حزب رادیکال را به عهده گرفتند و با شجاعت بیشتری به مذاکره با نظامیان پرداختند. بدین ترتیب حزب رادیکال واقعاً به جریانی تبدیل شد که رهبری مبارزات دموکراتیک را به عهده گرفت.

در آخرین مرحله گذار این که ژنرال بیسون را فقط نیروی زمینی پشتیبانی می کرد، حتی فرصت عقب نشینی منظم را نیز به نظامیان نداد. این گذار شتابان و اشتباهاتی که نظامیان کردند، آشکار ساخت که این گروه با هر ساختار سیاسی ای که بر زور یا تهدید به زور استوار نباشد، مشکل دارند. هر چند این گذار سریع به رادیکال ها اجازه داد که در اولین انتخابات بر پرونیست ها تفوق بیابند، اما این پیروزی بدون گرفتن تضمینی از پرونیست ها برای آن که قواعد دموکراتیک را رعایت کنند، صورت گرفت. یعنی مذاکرات با نظامیان چندان سریع انجام شد که فرصت این کار پیش نیامد. به این معنا، استراتژی عنصر رادیکال، هر چند که موفق شد، اما نتوانست تضمین های لازم را برای تأسیس یک ساختار معظمین دموکراتیک به دست بیاورد.

در اوروگوئه، استراتژی گذار کاملاً از نوع دیگری بود. نظامیان اوروگوئه ای که از سال ۱۹۶۸ در سیاست این کشور دخالت کرده بودند و با کودتای رئیس جمهور وقت - بوردابری در سال ۱۹۷۳، دولتی مشکل از نظامیان و غیر نظامیان را بر مسند قدرت نشاندهند، از سنت دخالت در سیاست برخوردار نبودند. ورود آنها به صحنه سیاست بیشتر باژتایی از کشش آنها به حوزه های غیر نظامی در جوی سیاسی بود که کنترل آن از دست احزاب سنتی در آمده بود. در واقع، از سال ۱۹۶۸، رئیس جمهور پاچتو که از حزب کولورادو بود، وظیفه مقابله با اعتصابات کارگری و همچنین برگرداندن خدمات عمومی را به نظامیان واگذار کرد، پیش از این که مسئولیت مبارزه با گروه چریکی توپاماروس ها را نیز به آنان تفویض کند. تا سال ۱۹۶۰، دو حزب فراگیر بر سیاست اوروگوئه حاکم بودند: «حزب کولورادو» و «حزب ملی» یا «بلانکو». از سال ۱۹۷۱ جبهه ای شامل احزاب چپ به نام «جبهه گسترده» به جمع این دو حزب اضافه شد. دو حزب فراگیری که نام بردم، احزابی نیستند که بر اساس طبقاتی شکل گرفته باشند.

آنها وارثان احزاب محلی ای هستند که در قرن نوزدهم علیه دولت مرکزی می جنگیدند و علیرغم گسترش تدریجی حق رأی به مهاجران اروپایی، این احزاب هویت اولیه خود را حفظ کردند. پس از کودتای ۱۹۷۳ فعالیت دو حزب سنتی نامبرده ممنوع اعلام شد، اما علیرغم ممنوع کردن فعالیت احزاب سوسیالیست، کمونیست و ماورای چپ «جبهه گسترده» فعالیت «سازمان دموکرات مسیحی» عضو این جبهه را مجاز دانست. نکته جالب این که پس از گذشت سه سال، وقتی که نظامیان بوردهایی را کنار گذاشتند و خود قدرت را به دست گرفتند، برنامه ممنوعیت فعالیت احزاب سنتی را لغو کردند. این احزاب دوباره از سال ۱۹۷۷ مجاز به فعالیت شدند. البته ممنوعیت برای احزاب چپ به قوت خود باقی ماند. با آزاد اعلام کردن فعالیت احزاب سنتی، نظامیان آشکارا اعلام کردند که قصد ماندن دائمی برسر قدرت را ندارند. از سال ۱۹۷۷، اوروگوئه وارد نوعی نظام دموکراتیک قیومیتی شد که در آن نظامیان از طریق «شورای امنیت ملی» همچنان کنترل خود را بر مسائل عمومی اعمال می کردند. نظامیان بدون آن که واقعاً نسبت به امکان موفقیت شان در قبولان قانون اساسی جدیدی به شهروندانی که از شدت اختناق وحشت کرده بودند بیندیشند قانون اساسی جدیدی را در سال ۱۹۸۰ به رأی عمومی گذاشتند. این فرایند با شکست روبرو شد و انتخابات سال ۱۹۸۲ نیز که اقتدار احزاب سیاسی را بار دیگر اثبات کرد، باعث شد که نظامیان از سال ۱۹۸۳ مذاکراتی را با احزاب سنتی آغاز کنند. این مذاکرات با شکست روبرو شد، زیرا از طرف نظامیان توسط جناح «سختگیرها» تحت فشار قرار داشت و رهبران سنتی و اقتدار طلب احزاب سنتی نیز در انتخابات دزین حزبی سال ۱۹۸۲ از مقامات حزبی کنار گذاشته شده بودند و رهبران جدید حزبی حاضر به پذیرش شرایط پیشنهادی نظامیان نبودند. وقتی مذاکرات بار دیگر در سال ۱۹۸۴ آغاز شد، نظامیان در برابر خود مخالفانی را یافتند که باز هم رادیکال تر از کسانی بودند که در انتخابات سال ۱۹۸۲ رهبری احزاب شان را به دست گرفته بودند. در واقع مخالفان به دلیل فشار اجتماعی و آگاهی از تجربه آرژانتینی ها که نظامیان را بدون قید و شرط کنار زده بودند، به ناچار رویکردی «حد اکثر خواهانه» داشتند. در واقع عاملی باعث شد که مذاکرات سال ۱۹۸۴ بالاخره به دست «حد اقل خواهان» به کنار رفتن نظامیان از قدرت بینجامد. عامل اول دخالت سندیکاها بود که با اعلام اعتصابها یکروزه شان دادند که همچنان قدرت زیادی در جامعه دارند. در واقع، در اوروگوئه که سیاست جو سطح احزاب شکلی طبقاتی نداشت، تنها گروه واقعاً مستقل اجتماعی سندیکاها بودند. با عنایت به این اعتصاب که نه حول شعارهای اساسی بلکه بر محور نیازهای روزمره شکل گرفته بود، نظامیان علیرغم وفا نکردن به عهد خود در برگزاری انتخابات، افرادی از گروه «معتدل ها» را راهی مذاکرات کردند.

از سوی دیگر، لیبر سرنیی. رهبر جبهه گسترده که به تازگی از زندان آزاد شده بود، کاری برای رفع ممنوعیت فعالیت سیاسی اش برخلاف ویلسون فریرا رهبر حزب بلانکو که حاضر نبود مادام که از او رفع ممنوعیت نشده، با نظامیان مذاکره کند - نکرد و در واقع دست نیروهای چپ را باز گذاشت تا از

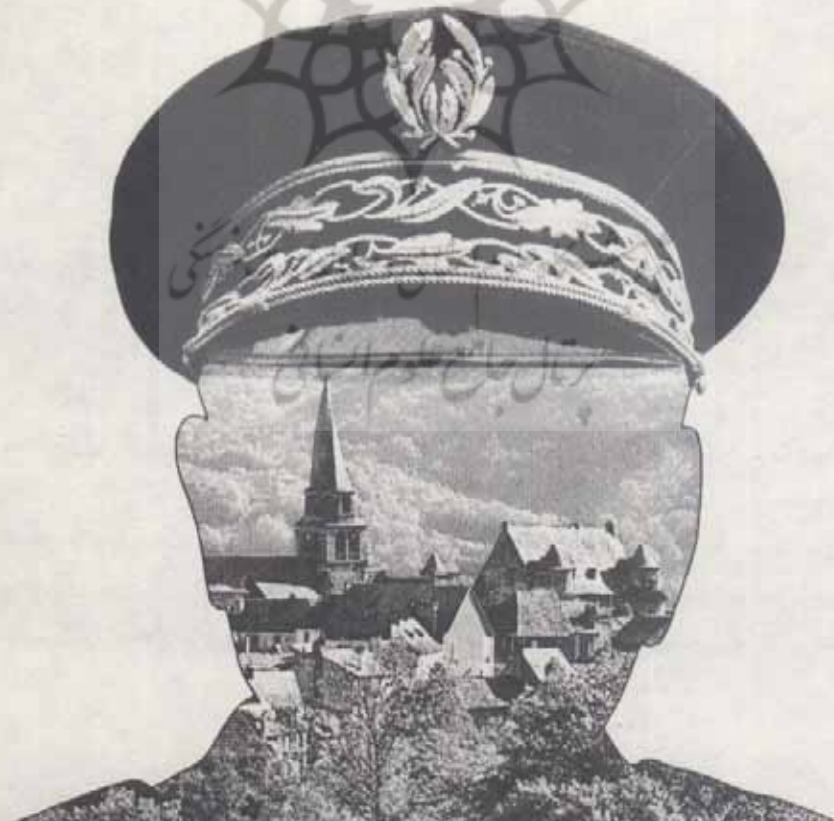
مذاکرات پشتیبانی کنند. بدین ترتیب راه برای آن که خولیو ماریا سانگیتی، رهبر حزب کولورادو بتواند بر اساس مواضع حداقل وارد مذاکرات شود هموار شد. استراتژی «حداکثر خواهی» فریرا که الگوی مذاکرات آرژانتینی‌ها را مد نظر داشت بدون آنکه متوجه باشد که شرایط دو کشور کاملاً متفاوت است - با شکست روبرو شد. اما سانگیتی توانست به هر قیمتی که شده مذاکرات را به انجام برساند و قول برگزاری انتخابات را برای تعیین رئیس جمهوری غیرنظامی از کودتاچیان بگیرد. او خود در انتخاباتی که از آزادی نسبتاً کمی برخوردار بود، پیروز شد. قراردادی که سانگیتی از سوی با نظامیان و از سوی دیگر با احزاب سیاسی گذاشته بود، باعث شد که نظامیان حتی گنجاندن ماده ای را مبتنی بر میرا بودن از جرائم حقوق بشری در قراردادی که حاصل مذاکرات بود، تقاضا نکنند و از سوی دیگر به آزادی تمامی زندانیان سیاسی و آزادی فعالیت تمامی احزاب و رفع ممنوعیت از تمامی افراد برای فعالیت سیاسی به محض اینکه او به قدرت رسید انجامید.

در شیلی، استراتژی «گذاری» که پینوشه و اطرافیانش تدارک دیده بودند، مبتنی بود بر تنظیم کارکرد یک نظم آمرانه به میانجی انتخاباتی محدود. تلاش برای کسب مشروعیتی مردمی پینوشه را وادار کرد که شرایط ویژه ای را که در قانون اساسی ۱۹۸۰ به تصویب رسانده بود، به اجرا بگذارد تا بتواند هشت سال دیگر در مقام ریاست جمهوری بماند. همانطور که خواهیم دید، این عمل پینوشه که از پشتیبانی بخشی از کودتاچیان نیز برخوردار بود، در عین حال خط مشی مخالفان و بخشی از احزاب راست که تقریباً به صورت «معتدل‌ها»ی رژیم عمل می‌کردند را نیز تعیین نمود.

تغییر موضع حکومت آمرانه و امپراتور بر کسب مشروعیتی مردمی، حاصل چند عامل مختلف بود. با آنکه نیروهای ارتشی کمترین سابقه ای در زمینه اعمال مستقیم قدرت در قرن نوزدهم نداشتند، نقش غیر قابل انکاری در صحنه سیاسی شیلی به ویژه در حل و فصل مسائلی که بین رئیس جمهور و رئیس مجلس پیش می‌آمد ایفا می‌کردند. کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ گسستی در سنت سیاسی شیلی به شمار می‌آمد، زیرا این بار ارتشی‌ها ابداً قصد نداشتند حکومت را به غیرنظامیان واگذار کنند. بلکه هدفشان آن بود که نیروهای چپ را از بین ببرند، به طوری که صحنه سیاسی کشور را از «نقاط ضعف» دموکراسی لیبرال پاک کنند. خیلی سریع پینوشه در مقام رهبر کودتاچیان رئیس دولتی شد که از رؤسای سه نیروی ارتش و رئیس پلیس تشکیل می‌شد. نقش جمع کودتاچیان که کار قوه مجریه، مقننه مؤسسان را می‌کرد، خیلی زود در ماه ژوئن سال ۱۹۷۴ تغییر کرد، به طوری که دیگر فقط در نقش قوه مقننه مؤسسان ایفای نقش می‌کرد؛ پینوشه با حفظ حق وتو در مقام دولت قرار گرفت. گسترش پلیس مخفی و جدا کردن کامل نظامیان در مقام دولتی از نظامیان در مقام ارتشی، ثبات حکومت پینوشه را تضمین کرد. علاوه بر این، بر خلاف مورد آرژانتین، حکومت نظامیان در شیلی با موفقیت برنامه تغییر بنیادین ساختار اقتصادی را تحت نظارت گروهی اقتصاددان و مدیران ارشد دولتی بدون آن که امرای

ارتش در آن دخالتی داشته باشند، به پیش برد. با این همه موقعیت ویژه پینوشه و نگرانی نظامیان از این که وضعیت اختناق نتواند برای مدتی طولانی ادامه پیدا کند، می تواند یکی از دلایلی باشد که نظامیان را وادار کرد قواعد ویژه ای را که قانون اساسی سال ۱۹۸۰ در نظر گرفته بود، به اجرا بگذارند و پینوشه را نیز وادار کنند به نتایج رفراندم گردن بگذارند.

محدودیت چارچوب قانون اساسی و پرسش هایی جدی در مورد هویتش مانع از آن شد که در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ مخالفان بتوانند برنامه روشنی برای گذار تدوین کنند. در این دوره، مخالفان بیش از آن که برنامه ای «حداکثر خواهانه» داشته باشند، گفتاری بر این اساس را اتخاذ کرده، سرنگونی رژیم پینوشه، تشکیل یک دولت موقت و برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان را خواستار بودند. هر چند گذار واقعی با شکست پینوشه در رفراندم ۵ اکتبر ۱۹۸۸ آغاز شد و پیروزی مخالفان را در انتخابات سال بعد تضمین کرد، اما «روند کارآموزی»^{۱۵} برای مخالفانی که مجبور بودند از موقعیت ضعیفی سعی کنند تا از فضای حاصل از گشایش بهره گیرند با مخالفت هایی که از سال ۱۹۸۳ به اجرا درآمد آغاز شد. تا این تاریخ عمده فعالیت های مخالفان در حوزه مسائل اجتماعی و از طریق تشکل هایی انجام می گرفت که سعی داشتند راه حلی برای مسائل ناشی از به هم ریختگی اجتماعی بیابند که حاصل اختناق و به اجرا گذاشتن سیاست های اقتصادی نئولیبرال بود. از هم پاشیده شدن احزاب که



یکی از اهداف نظام دیکتاتوری بود به تحکیم موقعیت کلیسای کاتولیک به منزله فضای جایگزین برای گستره سیاسی و به مثابه عنصر «نیمه مخالف» انجامید.

از سال ۱۹۸۳، احزاب سیاسی مخالف شروع به عقد قراردادهایی با یکدیگر کردند و احزاب دست راستی نیز به مشکل کردن خود خارج از حکومت نظامیان پرداختند. مخالفت‌هایی که به وسیله سندیکاها و برای مقابله با مشکلات اقتصادی برنامه ریزی شد، حکومت را وادار کرد که گشایشی در فضای سیاسی ایجاد کند. سال ۱۹۸۴ که با سرکوب خشونت آمیز و پی در پی مخالفت‌ها آغاز شد در ۶ نوامبر به اعلام حکومت نظامی انجامید و نیز به تنظیم سند مشترکی توسط ۸ حزب دست راستی و میانه که حاوی پیشنهادی بود برای گذار از نظام آمرانه منجر شد. پس از چندین پیشنهاد مختلف از طرف مخالفان، پیشنهاداتی که همه بی پاسخ ماند؛ مخالفان برنامه‌ای را برای گسترش بسیج اجتماعی برگزیدند. به ابتکار کاردینال فرستو، کشیش کلیسای سانتیگو، تعداد زیادی از احزاب و نه فقط احزاب مخالف از لغو حکومت نظامی در ماه اوت استفاده کرده و در ماه مارس سندی را تنظیم و امضا کردند به نام «ميثاق ملی برای گذار به دموکراسی کامل» که بسیاری از مسائل مورد اختلاف احزاب را حل کرد. البته مخالفان به نتایج ملموسی دست نیافتند. سو قصدی که در سپتامبر ۱۹۸۶ به جان پیروشه شد خیلی به موقع به مدد وی آمد تا بتواند دوباره کنترل وقایع را به دست بگیرد، در حالی که باقی امرای ارتش، آرام آرام از خط «سختگیری» فاصله می گرفتند. چیزی که بعد از برداشته شدن حکومت نظامی که پس از سو قصد به اجرا گذاشته شده بود و همینطور به پذیرش قانونی در مورد احزاب و بازگشت برخی از پناهندگان به کشور منجر گشت.

یکی از دلایلی که مانع مخالفان برای ایجاد تالی ای در برابر حکومت آمرانه بود، تعداد نسبتاً بالای احزابی بود که می بایست در جبهه واحد جمع می شدند، چرا که نه دموکرات مسیحی‌ها و نه سوسیالیست‌ها به تنهایی اکثریت را نداشتند. دست آخر، تدارک همه پرس‌های سال ۱۹۸۸ بود که مخالفان را وادار کرد نه فقط فکر شرکت در انتخاباتی و پذیرند که درباره قانون اساسی‌ای بود که تا آن روز کاملاً ردش می کردند، بلکه به تدوین استراتژی‌ای انجامید که آنان را به پیروزی رساند. برای مقابله با تبلیغات دولت، مخالفان سه استثنای کمونیست‌ها و بخشی از دست راستی‌ها - «کمیت انتخابات آزاد» را تشکیل دادند تا افراد را به نام نویسی در فهرست‌های انتخاباتی و در نتیجه سیاسی شدن بسیج عمومی ترغیب کنند. در دوم فوریه ۱۹۸۸، سیزده حزب (که حزب کمونیست و جنبش چپ انقلابی در زمره آنها نبودند) برای اتحاد میان چپ بازسازی شده و دموکرات مسیحی‌ها به توافق رسیدند تا برای رأی «نه» به همه پرس‌های مشترک فعالیت کنند. این ائتلاف که در ضمن نشان از تمایل برای مذاکره با نظامیان برای تعویض قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد نیز در آن مستتر بود، از جمله باعث شد که حزب کمونیست نیز به استراتژی شرکت در همه پرس‌ها بپیوندد. رفتارندم پیروشه به محلی برای تأسیس تالی حکومتش تبدیل شد.

روند گشایش که در واقع به وسیله حکومت آغاز شد و توسط مخالفان به گذاری به یک دموکراسی ناکامل تبدیل گشت هر دو استراتژی مذاکره بنا شده بود. یکی در داخل صفوف مخالفان، یعنی بین دموکرات مسیحی ها و سوسیالیست ها و دیگری میان مخالفان و گروه «معتدل» نظامی و غیر نظامی حکومتی. با این همه هیچ قرارداد مستقیمی مانند آنچه در اروگوئه اتفاق افتاد، میان پینوشه و مخالفان منعقد نشد.

xxxxx

مطالعه استراتژی های عناصر سیاسی در تجربه گذار این سه کشور مجموعه گسترده ای از استراتژی هایی را که هر یک از این عناصر پی گرفتند آشکار می سازد و نیز نشان می دهد که از این میان آن استراتژی هایی موفق بودند که با توجه به توانایی یا تمایل زمامداران حکومت های آمرانه در حفظ اختناق، راه مصالحه و مذاکره را پیش گرفتند.

در اروگوئه در سال ۱۹۸۳، نظامیان آمادگی تغییرات سیاسی بنیادینی که گذاری دموکراتیک را ممکن می ساخت نداشتند و مخالفان نیز چیز زیادی برای مصالحه در اختیار نداشتند. این خود نظامیان بودند که باعث کسب مشروعیت مجدد احزاب سیاسی شدند. در سال ۱۹۸۴، علیرغم تمایل نظامیان به واگذاری قدرت به عناصر سیاسی و بازگشت کامل به نهادهای پیشین به حدی که صحبت از بازیابی دموکراسی می کردند- به دلیل استراتژی «حداکثر خواهانه» فریرا نتوانست خواست نظامیان را برای کنترل کردن گذار و اصرار آنان در انتخاب عناصری که مجاز به فعالیت در این دوره بودند برآورده سازد. در نتیجه مصالحه با شکست روبرو شد.

همچنین در شیلی، مخالفان پراکنده فقط بر پایه نفی نظام و براساس برآورد اشتباهی از امکانات بسیج مردمی برای سرنگونی رژیم متحد می شدند. در یک چنین شرایطی برای حکومت آسان بود که «شبه گشایش» هایی را ساماندهی کند. با کنار گذاشتن استراتژی «حداکثر خواهانه» و با پذیرش این امر که در مرحله اول، این حکومت باشد که حدود تغییرات را تعیین می کند، مخالفان این امکان را پیدا کردند که در روند گذار دخالت کنند و با همراه کردن بخش «معتدل» حکومت با خود و سپس با تشکیل یک اتحاد انتخاباتی تغییرات را عمق ببخشند.

در آرژانتین، وضعیت خود نظامیان بود که مخالفان را ملزم به تدوین یک استراتژی مصالحه بین خودشان و با حکومت نکرد. مولتی پارتیدا که به هنگام گشایشی که از طرف ویولا انجام شده بود تشکیل یافت اهمیت خود را برای دو عنصر اصلی تشکیل دهنده اش - یعنی رادیکال ها و پرونیست ها - وقتی حکومت نظامیان از هم فروپاشید، از دست داد. با این حساب استراتژی گسست آلفونسین دو وجه داشت: یکی خطاب به نظامیان که با آنها حتی صحبت از عفو برای جرائمی که علیه حقوق بشر در دوران

زامداری شان انجام داده بودند، و دیگری در جهت پرونیست‌ها که مهم‌ترین گروه سیاسی کشور از سال‌های دهه ۱۹۴۰ به شمار می‌رفتند. موفقیت استراتژی کاندیدای رادیکال برای انتخابات ریاست جمهوری بر عواملی استوار بود که از کنترل او خارج بودند، اما او توانست به خوبی از آنها استفاده کند. فوت بالین، جنبش پرونیست‌ها را وادار کرد در ساختار شکننده حزب شان تغییرات اساسی بدهند. با آشکار شدن و عمومی شدن تناقضات درون حزبی، پرونیست‌ها بخش مهمی از پایه توده‌ای خود را از دست دادند.

به این اعتبار، مخالفان این سه کشور، به دلیل آن که وضعیت ارتباطی که با حوزه اقتدار آمرانه داشتند در هر مورد متفاوت بود استراتژی‌های متفاوتی را در پیش گرفتند. به علت وضعیتی که به هنگام گشایش فضا داشتند، همگی نهایتاً مواضعی «انفعالی» را انتخاب کردند. البته پس از آنکه استراتژی «تهاجمی» را به آزمون گذاشتند و موفق نشدند.

از سوی دیگر، توانایی آمریت در کنترل گذار و حتی پس از گذار، حتی در جوامعی که از توانایی‌های بسیج بالایی برخوردار بودند، به نظر ضعیف نمی‌آید. به عنوان مثال، مورد شیلی با بسیج‌های مردمی وسیع سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴، در تقابل با دوران طولانی «روند کارآموزی» که عناصر سیاسی مجبور به طی کردن آن شدند قرار دارد. این تقابل باید از منظر توانایی احزاب دموکراتیکی که یادگار رژیم‌های دموکراتیک ماقبل کودتا هستند در ایفای نقش به هنگام گشایش نظام‌های آمرانه مورد مطالعه جدی‌تری قرار گیرد. در اووروگوئه و آرژانتین، بسیج‌های مردمی، فقط زمانی نقش مؤثری ایفا کردند که گذار به بن‌بست رسیده بود. اما زمامداران نظامی در این دو کشور، عکس‌العمل‌های کاملاً متفاوتی نسبت به این تحریکات از خود نشان دادند. همین تحریکات بودند که به جنبش‌های سندیکایی اووروگوئه اجازه دادند در تعیین حدود سیاست‌های آتی ایفای نقش کنند. اما در مورد آرژانتین، جنبش حقوق بشر فقط پس از آن که خطر بازگشت اختناق به کلی منتهی شده بود به عنوان نیرویی فراگیر وارد کار شد. این را نیز در خاتمه باید اضافه کنیم که در این هر سه کشور، نظامیان هر چند که از قدرت مستقیم برخوردار نیستند - اما همچنان از امکاناتی برخوردارند که به منزله محدودیت‌های جدی برای تحکیم دموکراسی به شمار می‌آیند.

مجله علمی و پژوهشی
تال جامع علوم انسانی
گروه جامعه‌شناسی

یادداشت‌ها

1- Guillermo O'Donnell and Philippe Schmitter, **Transitions from Authoritarian Rule. Tentative Conclusions about Uncertain Democracies, Transitions from Authoritarian Rule.** Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1986, p.6.

2- Przeworski, "Some Problems in the Study of the Transition to Democracy", in G. O'Donnell, P. Schmitter and L. Whitehead, ed. **Transitions from Authoritarian Rule.**

Comparative Perspectives, Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1986, pp. 47-63.

۳. این تحقیق از جمله در چارچوب تطبیقی که به وسیله نری کارل در وهله اول برای مطالعه شیوه های گذار در آمریکای لاتین تعبیه شده بود و سپس به کشورهای جنوب اروپا و اروپای شرقی تعمیم داده شده است. بنگرید به:

Terry L. Karl, "Dilemmas of Democratization in Latin America", *Comparative Politics*, Vol. 23, 1, October 1990, pp.1-21 and T. Karl, P. Schmitter, "Les modes de transitions en Amérique latine; en Europe du Sud et de l'Est", *Revue internationale des sciences sociales*, no 128, mai 1991, pp.285-302.

4. Guillermo O'Donnell and Philippe Schmitter, *Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*, pp.15-36.

۵. در اواخر دسامبر ۱۹۸۱ تقریباً یک «کودتای درباری» بود که ویولا را از ریاست جمهوری کنار گذاشت و جایش را به گالتیری سپرد، البته دلیل کناره گیری ویولا، بیماری ذکر شد.

۶. پس از تشکیل مولتی پارتیدا که پرونیست های رادیکال و سه حزب کم اهمیت تر دیگر را در خود جای می داد، در روز ۳ مارس ۱۹۸۲، اتحادیه عمومی کار اولین تجمع بزرگ دوران گذار را ترتیب داد؛ سه روز بعد آرژانتین جزائر مالوین را تصرف کرد.

J.Linz and A.Stepan, *Democratic Transitions and Democratic Consolidation*, mimeo, July 1991, p.2.

۸. برخی از نویسندگان مانند کارل و اشچیتز از «گذار از مسیر تعیین شده» صحبت کرده اند؛ حال آن که تجربه شیلی واقعا بیشتر به یک روند «اهدای دموکراسی» شبه است.

۹- کارل و اشچیتز بر این نظریه که ساختارهای موجود طیف انتخاب های تصمیم گیران را تعیین می کند و نیز آنها را برای گزینش یک انتخاب مشخص آماده می سازد.

۱۰. در سندی که «اهداف و پیشنهادات پایه را برای بازسازی ملی» بیان می کرد، کودتاچیان هدف خود را از به دست گرفتن قدرت روی کار آوردن دموکراسی ای «جمهوری خواهانه، انحصاری و فدراتیو» بیان کرده بودند. نگاه کنید به: Inés González Bombal; *El Dialogo político: la transición que no fue*, Buenos Aires: documento CEDES no 61, 1991, p.26.

۱۱. هر چند که سند «بازسازی ملی» تأکید داشت که مقام های ریاست جمهوری و ریاست کودتا و ریاست قوای نظامی نباید بر عهده یک فرد نباشد، ژنرال گالتیری حاضر نشد از مقام ریاست قوای نظامی خود، علیرغم «انتخاب شدن» به ریاست جمهوری، دست بکشد.

۱۲. این تفاوت ها در گفت و گوهایی که جلسی در سال های ۱۹۸۴ و ۸۵ با بیش از هفتاد نفر از زمامداران سیاسی، اعم از نظامی و غیر نظامی انجام داده است، آشکار است. نگاه کنید به: Charles Gillespie, "The role of civil-military pacts in elite settlements and elite convergence: democratic consolidation in Uruguay", John Highley and Richard Gunther, ed. *Democratic Consolidation in Latin America and Southern Europe*. Cambridge: Cambridge University Press, 1992, pp. 178-207.

۱۳. دریادار مرینو و ژنرال ماته ای که در زمره نظامیان متنفذ کودتا بودند عملاً در اواخر ماه اوت ۱۹۸۸ اعلام کردند که اگر مردم به رفتارندم رأی «نه» بدهند، آنها از جمع کودتاچیان کناره گیری خواهند کرد.

14. Inés Gonzales Bombal; *El Dialogo político: la transicion que no fue* , Buenos Aires: documento CEDES no 61, 1991, pp. 7-25.

15. M. Gavrozzi & M.A.Garretton (dir), *Muerte y resurreccion. Los partidos politicos en el autoritarismo y las transiciones del Cono sur*, Santiago: FLASCO, 1989, pp. 395-465.

کتابخانه ۶۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی